

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۳ به تاریخ ۹۹/۱۱/۱۴

تبیین اهمیت رسیدن به رضا و سخط الهی - حجت الهی مسیر حرکت در مسیر رضوان الهی

مقدمه اول و دوم در استدلال اثبات رضا و سخط رب

بحث در صحیحہ منصور بن حازم بود و در مورد این عبارت بحث می کردیم که فرمود: «عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ قَالَ صَدَقْتُ»^۱ عرض شد که چند معنا در این جمله محتمل است و اینکه این عبارت به معنای نفی وساطت انبیاء در ایجاد معرفت به خدا و رب العالمین نیست. بلکه معنای چهارمی که اشاره شد این بود که خدا اجل و اکرم است که خلق خودشان به معرفت او برسند، بلکه باید از جانب او وحی بیاید. لذا در ادامه روایت بیان شد که برای رسیدن به رضای الهی، راهی جز وحی نیست.^۲

اما مقدمه دوم در استدلال منصور بن حازم با عامه این است: «إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يُعْرِفَ أَنَّ لِدَٰلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَخَطًا» وقتی کسی فهمید که ربی دارد، شایسته است بداند او رضا و سخطی هم دارد. یعنی اینطور نیست که نسبت به همه افعال من بی تفاوت باشد. رضا و سخطی که مربوط به شئون اختیاری ما نیست، محل بحث روایت نخواهد بود، بلکه در مورد موجود مختار که ربی دارد این بحث مطرح است که نسبت به افعال من حتماً رضا و سخطی دارد.

مرحوم علامه مجلسی در مورد معنای رضا و سخط فرموده: باید به شناخت این رب پرداخت و یکی از صفات او رضا و سخط اوست که به بندگی و طاعت ما تعلق گرفته است و برای این مسئله او امر و نهی کرده است. و لذا ما باید به امر و نهی او معرفت پیدا کنیم. وقتی من «ربی» دارم او حتماً نسبت به افعال من امر و نهی هایی خواهد داشت. البته روشن است رضا و سخط در مورد خداوند به معنی تغییر در احوال و... نیست.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۹

^۲ - استاد اشاره کردند که مرحوم صدرا در شرح این حدیث یک معنایی دارند که این بحث را مرتبط با برهان صدیقین کرده اند و فرمودند معرفت به خدا جز از طریق خدا نیست و الا علم به علت از طریق معلول پدید می آید و این محال است. لذا باید علت العلل و واجب بالذات را به خودش شناخت. این بحث نیاز به تبیین مفصلی دارد و اشکالاتی هم بر این نظریه هست که مجال آن اینجا نیست. فراجع.

بنظر می رسد این عبارت اینطور معنا می شود که وقتی خدای ما رب ما هم هست پس حتماً نسبت به افعال ما علی السویه نیست. او رب ما و رب العالمین است و غایت و غرضی هم در خلقت ما داشته است و حتماً هم ما را به سمت آن هدف هدایت خواهد کرد. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^۲ لذا حتماً همه اختیارات این موجود مختار برای او یکسان نیست. نسبت افعالی که با این هدف و مسیر تناسب داشته باشد، رضا دارد و آنچه مانع این مسیر و حرکت انسان باشد، مورد سخط اوست. البته روشن است که در بعض موارد حتماً این رضا و سخط هم تبدیل به امر و نهی او هم خواهد شد. در ضمن مقصود فقط افعال ظاهری انسان نیست، بلکه همه شئون اختیار انسان ولو در احوالات قلبی و باطنی انسان را شامل می شود.

بله سوالی وجود دارد که چرا من باید بدنبال رضا و سخط بروم؟ یعنی چرا من باید دنبال کنم که به رضا و سخط او معرفت پیدا کنم؟ نمی شود بگویم من سرم را پایین می اندازم و کار خود را می کنم؟! اگر خدایی هم هست و رضایی هم دارد چرا من باید نسبت به آن حرکت و طلب و معرفتی داشته باشم؟! نمی شود بقول عده ای یک پیمان ترک مخاصمه با خدا امضاء کنیم که او به ما کاری نداشته باشد؛ ما هم با او کاری نداشته باشیم؟!

جواب این سوال هم باز در مسئله «ربوبیت» است. اراده و رضای او متعلق به مقام ربوبیت اوست. او رب حکیم است و غایتی برای خلقت و حرکت انسان قرار داده است و عالم را در همین مسیر هم تدبیر می کند. البته این رضا و سخط متعلق به منافع خود ماست نه اینکه او برای خود اغراضی دارد. لذا رضا و سخط او در واقع به مصالح و مفاسد مربوطه به خود ما برگشت می کند که در روایت هشام بن حکم مفصل بحث شد. این رضا و سخط حقیقی است و به سعادت و شقاوت انسان منتهی می شود. حرکت در مسیر سخط او نتیجه اش گرفتاری انسان در دنیا و آخرت است. و در طرف دیگر مسیر رضوان او، نعمت عالم و سبب بهجت و فلاح است.

و البته در ما هم میل به رضای الهی و شئون آن و تنفر از سخط و فروعات آن هست. اگر او خدا و ربی باشد که رضا و سخط او بر من چیره نباشد و نمی تواند بر من موثر واقع شود، این رضا و سخط، من را به حرکت نمی اندازد. در ضمن حتی اگر رضا و سخط او موثر بر من باشد ولی من در سخط و غضب او هم لذت ببرم و نگرانی از سخط او نداشته باشم، یا از رضای او غرق لذت و بهجت نشوم، این هم باز سبب حرکت نمی شود. مثل کسی که بتواند جوری اختیار کند که از جهنم لذت ببرد. پس این رضا و سخط مربوط به رب العالمین با این مشخصات است و لذا ما را به حرکت وادار می کند که بدنبال معرفت به رضا و سخط او برویم.

^۲ - سوره مبارکه طه آیه ۵۰

مقدمه سوم در راه رسیدن به رضای الهی

اما مقدمه سوم در روایت این است: «وَأَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ»؛ اگر معرفت به رب ایجاد شود و اینکه او رضا و سخطی دارد، معرفت به این رضا و سخط راهی جز وحی ندارد؛ یا خودم صاحب وحی هستم و یا اگر نیستم باید بدنبال کسی باشم که وحی در اختیار اوست.

این حرفی است که ندیدم احدی از فلاسفه و متکلمین انکار کند که برای رسیدن به رضا و سخط الهی عقل ما مستقل است. در باب اثبات وجود و اینکه ربی با این اوصاف کمالیه هست، بعضاً مستقل عمل می شود، ولی در باب سیر در درجات بندگی و رضا، روشن است که نیاز به وحی است. البته اینکه عده ای قائل به حکم عقل عمل و اینکه چیزی از حسن و قبح الهی را انسان با عقل خود دریافت می کند، این را قائل هستند ولی در باب تفصیلات این حسن و قبح، قائل به استقلال نیستند.

در این روایت این نکته البته بیان نشده است که چرا خدا این رضا و سخط خود را باید به ما از طریق وحی برساند. بلکه این یک مقدمه مطوی است که در این روایت هست. و روشن هم هست که وقتی خدا متعال رب العالمین است و رضا و سخط نسبت به افعال و حرکت ما دارد، اگر حرکت ما در مسیر رضای او جز با وحی حاصل نمی شود، حتماً باب رسیدن به رضای خود را برای ما باز می کند و الا حکمت و خلقت او از بین می رود و عملاً نقض غرض خواهد بود. لذا روشن است که یک الزامی در دو طرف هست. هم من باید حرکت کنم و به این مسیر رضا و صلاح دست پیدا کنم. هم او مطابق با حکمت خود این مسیر رضوان را با وحی خود منکشف خواهد کرد.

کسی که تا اینجا با این استدلال همراه شود، به او وعده داده شده است که اگر طلب در تو باشد، معرفت به رسول و حجت را خود آنها برای تو ایجاد می کنند. «فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَأَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ» آن کسی که از جانب خدا ماموریت دارد، رسول است و او حتماً با آیات الهی می آید و خود را اثبات می کند. آنچه از ما خواسته شده طلب است.

شرط اصلی فهم آیات الهی و سیر با حجج این است که در انسان طلب باشد. اگر کسی به نقطه انکار و تولی از انبیاء برسد دیگر بزرگترین آیات الهی دیگر او را هدایت نمی کند بلکه ممکن است بستر اضلال او هم بشود. در آیه شریفه فرمود: «وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ»^۴ یعنی آیه الهی هست ولی اینها بهره‌ای

^۴ - سوره مبارکه یوسف آیه ۱۰۵

از این آیات ندارند و با آن هدایت نمی شوند. البته این حرف به این معنی نیست که با کسی که طلبی ندارد، احتجاج نمی شود. احتجاج با وجود معرفت به معنای حقیقی و کمال خود فرق دارد. معرفت با خضوع و تسلیم حاصل می شود.^۵

اما مقدمه سوم در استدلال منصور بن حازم این است که اگر قبول دارید که برای رسیدن به درجات رضوان و نجات از درکات سخط الهی، نیاز به وحی هست، این وحی و حجت چه کسی بوده است؟ روشن است که رسول خداست. مناظره با عامی بوده است و این مقدار را با او همراه می شوند. لکن سوال از اینجا به بعد است که بعد از رسول چه کسی حجت است که می شود مسیر رضوان را با او طی کرد؟ جواب می دهند قرآن. منصور با نشان دادن جهل در فهم قرآن در نزد بزرگان اصحاب و اختلاف در فهم ها به آنها متذکر می شود که قرآن حجت خدا هست ولی همانطور که در زمان خود رسول نیاز به تبیین ایشان داشته است بعد از ایشان هم نیاز به وصی دارد که علم کتاب در نزد او باشد و الا حجت بر ما تمام نشده است. این مقدمه سوم را بعداً مفصل باید بحث کنیم.

تبیین مسئله رضای خدا و سیر با حجج الهی

اما مقدمه دوم که مسئله رسیدن به رضای الهی در پرتو رسول و حجج است، خود مسئله مهمی است که در آیات و روایات بیان شده است. روشن است که ظاهر این حدیث همین است که برای رسیدن به رضای الهی، راهی جز تبعیت از وحی و حجت الهی نیست و این انبیاء هستند که مسیر رضای الهی را نشان می دهند. لکن این دعوت و دلالت به رضای الهی، همین معنای عرفی دعوت به رضاست یا معنای دقیق تری دارد؟

نکته اول در این بحث این است که مسئله بر سر صرف یک دعوت عرفی به مسیر رضای الهی نیست، بلکه انبیاء و حجج الهی راهی برای رضای خدا برای ما باز می کنند و ما در حرکت در این مسیر به رضوان می رسیم. یعنی صرف یک آدرس نشان دادن نیست بلکه واقعاً با سرپرستی خود راهی رضوان را فتح می کنند و ما را در مسیری می برند که به رضوان الهی برسیم.

در سوره مبارکه فتح وقتی خداوند واقعه «بیعت رضوان» را توضیح می دهد، جریان رویای حضرت و رفتن به سمت مکه برای عمره است. این سفر بسیار سنگین بود و حضرت دستور دادند که لباس احرام بپوشند و سلاح جنگی برنداشته

^۵ - استاد اشاره فرمودند به معتبره عبدالرحمن بن ابی لیلی: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَلَا تَعْرِفُوا حَتَّى تُصَدِّقُوا وَلَا تُصَدِّقُوا حَتَّى تُسَلِّمُوا أَبْوَاباً أَرْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أَوْلَاهَا إِلَّا بِآخِرِهَا ضَلَّ أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَاهَوْا تَيْهًا بَعِيدًا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۲. این بحث از بحث های جدی است که در مباحث بعدی مفصلاً دنبال خواهد شد.

و با قربانی های خود به سمت مکه حرکت کنند. در منطقه حدیبیه حضرت متوقف شدند و به مکه پیغام دادند که برای جنگ نیامدند بلکه برای انجام اعمال عبادی آمده اند. قریش و مکه قبول نکردند و گفتند باید برگردید. حضرت در اینجا از همراهان بیعتی گرفتند که باید تا پای جان بیاستند، و این معروف به بیعت رضوان شد.

در این آیات فرموده: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»^۶ یعنی وقتی خدا این بیعت و استقامت مومنین را در کنار نبی اکرم مشاهده کرد و قلوب اینها و ایمان آنها مورد ملاحظه خدا قرار گرفت، از اینها راضی شد و آن ثمرات بزرگ و سکینه (که در روایات به ایمان مضاعف تفسیر شده) و فتوحات و مغانم را به آنها عطا کرد. این بیعت قلبی و ایمان حقیقی بود که سبب رضایت الهی شد. این فتوحات ظاهری، یک عمقی دارد که وسعت و گشایش و فتحی در ساحت قلبی آنها ایجاد شده است.

نکته همین است که این فتوحات باطنی و این رسیدن به رضای الهی با صرف تبلیغ و بیان عرفی و اخبار از وظائف نیست، بلکه نبی اکرم حرکتی را آغاز می کنند و در این مسیر است، اگر مومنین با حضرت همراه شوند، به این مقام از رضایت الهی می رسد و مغانم و ثمرات آن به قلب هم خواهد رسید.^۷ انبیاء فقط دعوت عرفی نمی کنند بلکه همه شرائط و بستر وقوع حقیقت توحید را در عالم اقامه می کنند. آنها دعوت به نمازشان به معنای اقامه صلاه است. این خود حضرت است که امت را در مسیری می برد و اگر امت با او سیر کند و صحنه های سنگین و بیعت های بزرگ دست پیدا کند در این معرکه ها رضوان الهی بدست می آید.

قابل ذکر است همینطور که در سیر در درجات رضوان الهی یک اولیائی هستند که آنها این جریان را باز می کنند و ما را در این مسیر رضوان الهی حرکت می دهند، در طرف مقابل هم مسیر سخط الهی است که دارای اولیاء و سرپرستانی است که صرف یک دعوت ساده نیست بلکه یک جریان ولایت بزرگی است که سبب سیر در درکات جهنم و سخط خواهد

^۶ - سوره مبارکه فتح آیه ۱۸

^۷ - استاد می فرمودند این مسئله فتح و غنیمتی که در این آیات هست در عین اینکه معنای ظاهری آن باید حفظ شود که کسی که در این فتح حاضر نیست از مغانم آن بهره نمی برد، یک معنای باطنی در این آیات هست که واقعا یک غنیمت حقیقی در این اتفاقات هست که برای اهل بیعت واقعی با حضرت آماده شده است؛ اینها هستند که به فتوحات الهی و مغانم نبی اکرم رسیده اند. در این آیات بیان شده است که مخلفون و جاماندگان از جنگ تقاضا می کنند که بگذار ما در غنائم سهم داشته باشیم، قرآن جواب می دهد مغانم برای کسی است که در صحنه های سنگین با رسول همراه بوده است؛ اگر می خواهید شما هم فتح و غنیمت نصیب تان شود، باید با رسول در صحنه های سنگین بعدی همراه شوید. اینها را نباید فقط ظاهری معنا کرد بلکه اصل فتح و غنم آن امور دیگری است که در ابتدای سوره فرمود «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» که در روایات ما مکرر به شفاعت و غفران برای امت حضرت و شیعیان تفسیر شده است. حضرت با این ماموریت های سنگین در عالم آمده اند که باب غفران و رضوان را باز کنند.

شد. همانطور که نبی اکرم مسیر رسیدن به رضوان را باز می کنند و امت را با خود حرکت می دهند تا به بهشت برسانند، در طرف مقابل هم کسانی هستند که خودشان اصل جهنم و مشمول سخط خدایند و فضایی را فراهم خواهند کرد که تابعین آنها به سمت جهنم حرکت کنند و در انتها هم مقصد و صیروت گاه همان نار و سخط خدا خواهد بود.

اولیاء الهی، درجات رضوان برای تابعین

نکته دیگر در این بحث این است که نه فقط انبیاء و حجج الهی اعمال ولایت در مسیر رضوان الهی می کنند، بلکه خودشان درجات رضوان الهی برای شیعیان خود می شوند. این بحث در واقع تعمیق همان نکته قبلی است که حتی این سرپرستی هم یک امری بیرون از مقامات خود انبیاء نیست بلکه در واقع کسانی که در مسیر رضوان حرکت می کنند، برای آنها رضوان الهی همان رضای نبی است و به میزان سیر در مقامات حضرت به رضوان الهی دست پیدا می کنند.

ما این بحث را ذیل آیات سوره مبارکه کهف در جلسات قبل اشاره ای کردیم؛ فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۸ یعنی این کلمه وحی در نزد حضرت است که حقیقت توحید است. کسی که با حضرت همراه شود و از ولایت حضرت خارج نشود،^۹ او در این مسیر در حال سیر است و به میزان تولی که ولایت حضرت دارد، از حقیقت توحید برخوردار می شود. در واقع سیر توحیدی برای انسان، سیر در درجات خود نبی اکرم است.

در آیات سوره مبارکه آل عمران این مسئله به وضوح بیان شده است. در جریان جنگ احد و اینکه برخوردهای مختلفی در مقابل اتفاقات جنگ و شکست مسلمین رخ داده است قرآن فرموده: «أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ»^{۱۰} یک عده ای تابع مسیر رضوان الهی بودند و یک عده ای هم مسیر سخط الهی را رفته اند، آیا ایندو دسته یکی هستند؟! بعد فرموده است کسانی که در مسیر رضوان الهی هستند، خودشان درجات عندالله می شوند؛ خودشان درجاتی هستند که می توانید با آن سیر کنید. کانه بیان می کند که خود اینها بدنال رضوان الهی بودند و وجود خود آنها برای شما مسیر حرکت به سمت رضوان می شود.

در موثقه عمارساباطی در کافی نقل شده است: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ

^۸ - سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰

^۹ - که در روایات ذیل آیه شریفه عمل صالح و شرک را به ولایت و شرک در ولایت تفسیر کرده است. فراجع.

^{۱۰} - سوره مبارکه آل عمران آیات ۱۶۲ و ۱۶۳

جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ فَقَالَ الَّذِينَ أَتَّبَعُوا رِضْوَانُ اللَّهِ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَهُمْ وَاللَّهُ يَا عَمَّارُ دَرَجَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ بَوْلَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ إِنَّا نَا يُضَاعِفُ اللَّهُ لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ يَرْفَعُ اللَّهُ لَهُمُ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى»^{۱۱} یعنی آن کسیکه در مسیر رضوان بوده است امام است. تابع رضوان بودن یعنی همه قوای او در این مسیر است. آنها درجات برای مومنین می شوند و با ولایت و معرفت آنها به عمل صالح و رفعت درجه می‌رسند. درجات رضوان همان سیر در درجات وجودی خود امام است.^{۱۲}

این همان نکته ای است که در صحیح حمزه بن بزيع در بحث نوادر توحيد اشاره کردیم که فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأْسَفَنَا وَ لَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسَفُونَ وَ يَرْضُونَ وَ هُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضَا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاةَ إِلَيْهِ وَ الْأَدِلَاءَ عَلَيْهِ»^{۱۳} یعنی رضای حضرات معصومین برای ما همان رضای خداست. آنها هستند که مسیر رضوان الهی برای ما هستند و درجات رضای آنها، رضای الهی است.

با همین نکته در طرف مقابل هم روشن می شود که آن کسی که اصل متعلق سخط الهی است، و اصل زشتی و قبیح عالم است، همان کسانی هستند که راس جریان استکبار و طغیان در مقابل خدا هستند. همانطور که امام درجات رضوان الهی است، این اولیاء طاغوت هم خودشان درجات قبیح و عصیان و تعلق به سخط الهی هستند. لذا در بعض روایات ذیل این آیه شریفه، این تبعیت از سخط الهی را به تبعیت از اولیاء طاغوت معنا کرده است. کما سیاتی.

در نهایت این نکته را اشاره می کنیم که با این توضیحات روشن می شود که سیر در درجات رضوان الهی صرف آدرس دادن نیست که کسی توهم کند بعد از رسول خدا مسیر رضوان با «کتاب» قابل انکشاف است. یک حجت الهی در وسط میدان است که مشغول سرپرستی امت است و راه رضا را باز می کند و این امت در درجات وجودی او سیر می کنند. اینکه امام از کتاب بهره می برد و علم کتاب در اختیار اوست و او با کتاب امت را هدایت می کند، حرف دیگری است ولی اینکه خیال کنیم کتاب کافی است، این حرف تمامی نیست. این بحث را جلسه بعد مطرح خواهیم کرد. والحمدلله...

^{۱۱} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۳۰

^{۱۲} - زمانی استاد اشاره می فرمودند که آیات سوره مبارکه توبه و بحث سبقت مربوط به همین مسئله است. فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ أَتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» کسانی که سابق در مسیر نبی اکرم بودند، بقیه باید در نسبت تبعیت از آنها باشند و اگر به احسان و نیکویی تبعیت رخ بدهد آنها هم به مقام رضوان می رسند. اول کسانی که در مقام رضوان هستند، سابقین هستند و خود آنها را برای امت خواهند بود.

^{۱۳} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۴